

شرح قصیده ترسائیه خاقانی

مونا آرام فر

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رودهن

چکیده

شرح محمد بن احمد لاهیجی در شرح قصیده ترسائیه نمونه‌ای مشهور است. قصیده ترسائیه از جمیع جهات مورد اعتماد سخن‌شناسان و تذکره‌نویسان بوده و از این جهت مقبول‌تر است به همین دلیل نگارنده با تهیه دو نسخه قدیمی این شرح را تصحیح کرده است و روش تصحیح براساس دو نسخه انجام شده که نسخه قدیمی‌تر نسخه اساس قرار گرفته، مگر در مواردی که غلط فاحش داشته باشد، که بدل در متن برده می‌شود، نسخه‌ای که به دست خط مؤلف است به‌عنوان نسخه اساس مورد استفاده قرار گرفته و در انتها آیات، احادیث، لغات دشوار ترجمه و مورد بررسی قرار گرفته است. نگارنده در این مجال و مقال کوشش نموده است ظرافت‌های شعر این سخن‌ور چیره‌دست و شرح کامل لاهیجی را در حد بضاعت و ارادتش بدون کمی و کاستی مورد تحقیق و تفحص قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: محمد بن احمد لاهیجی، شعر فارسی، خاقانی، قصیده ترسائیه، شرح.

مقدمه

هنگامی که این دانش‌جو شرح قصیده ترسائیه خاقانی را، به عنوان موضوع پایان‌نامه تحصیلی خود انتخاب نمود به مشکلاتی فراوان که در این راه وجود دارد وقوف کامل نداشت، ولی پس از تصویب موضوع پیشنهادی و شروع کار، هرچه پیشتر می‌رفت، بیشتر به دشواری کار پی می‌برد.

خاقانی را شاعری یافت متفاوت با دیگر شاعران، اکنون بر این باور است که اقدام به چنین کاری خطیر با معلومات محدودی که داشت و خاطری آسوده که نداشت، بیشتر به گستاخی شباهت داشت.

علی‌رغم همه این‌ها، اشتیاقش به دانستن دقایقه‌ها و ظرافت‌های شعر این سخنور توانا باعث شد تا بتواند با دقت و پشتکار این مهم را پی گیرد و با تلاشی زیاد و بی‌وقفه - که مدت یک‌سال و نیم به طول انجامید - آن را به صورت موجود آماده کند و صد البته این توفیق مرهون بذل توجه و عنایت استادان ارجمند بوده است.

خاقان ولایت بیان^۱، مبدع روایع الفاظ عجیبه و مخترع بدایع افکار غریبه^۲، شارح رمزهای پنهانی^۳، گنجور گنجینه معانی^۴، خاقانی شروانی، چکامه‌سرای پر آوازه ایران در سده ششم هجری است، که در صلابت زبان و غرابت بیان، آوازه و آوازه‌ای بسیار دارد.

ذهن جستجوگر خاقانی در پویه‌های خلاقانه خود، شیوه باستانی شعر پارسی را درهم نوردید، طریقی غریب پیمود، طرزی تازه آرمود و به مرز ابداع رسید:

هست طریق غریب، این که من آورده‌ام

اهل سخن را سزد، گفته من پیشوا^۵

مرا شیوه خاص و تازه است و داشت

همان شیوه باستان عنصری^۶

منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ

شیوه تازه، نه رسم باستان آورده‌ام^۷

تازه‌جویی‌های خاقانی در حوزه لفظ و معنا، به ابتکار شیوه‌ای خاص انجامید که نمود نمایان آن، پیچیدگی و غرابت است. این غرابت و پیچیدگی، ناشی از تنوع ترکیبات و تعبیرات، تتبع قواعد و ملل^۸، توسع واژگان و اصطلاحات علوم و . . . در شعرهای وی است.^۹

نسخه اساس (آستان قدس رضوی)

کهن‌ترین دست‌نویس این شرح که به خط نستعلیق خود شارح، در سال ۱۰۷۷ هـ.ق کتابت گردیده به شماره ۴۸۵۷ در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است^{۱۰} و ترقیمه آن چنین است:

«قدتم هذا الشرح و التفسیر بعون الملك القدير في يوم الخميس في عشر الاخير من شهر شعبان المعظم في سنة ۱۰۷۷ سبع سبعين و الف على يد العبد - شمس‌الدين محمد بن جمال‌الدين احمد لاهيجاني - غفرالله تعالى ذنوبها و ستر عيوبها^{۱۱}» در طول ۲۱ و عرض ۱۱ سانتی‌متر در ۲۱۸ ورق می‌باشد.

این نسخه به خط نستعلیق شکسته، ۱۳ و ۱۴ سطری تالیف شده است. بعضی غلط‌های املایی در آن دیده می‌شود. به‌طور مثال «گذاری» در معنی «گزاری» و در بعضی موارد، تغییری در رسم‌الخط خود داده و همچنین «به» حرف اضافه را جدا از

سوغ عمو سروده شده است. خاقانی از کودکی شروع به سرودن شعر کرده بوده است. گویند تخلص «خاقانی» را به پیشنهاد عمو انتخاب کرد.^۹ از جوانی، در شاعری، از شهرت قابل توجهی برخوردار بوده است.^{۱۰} از تمام منابع معتبر و بخشی از آثار شاعر درمی‌یابیم که در جوانی تغییر روحیه داده و به دلایلی دست از تمام لذات و هوس‌ها و کامیابی‌ها کشیده، و به عالمی معنوی - با رفتاری انزواگرایانه - پناه برده است.^{۱۱} غفار کندلی این تغییر روحیه را - که تا پایان عمر روش زندگی او را تعیین کرد - تحت تأثیر تعلیمات «اخیه» (فرقه‌ای با گرایش‌های ملامتی گونه و زاهدانه) دانسته است.^{۱۲} اما آثار خاقانی و منابع معتبر چنین امری را تأیید نمی‌کنند. خاقانی از میان شاعران بزرگ فارسی زبان، بیشتر به سنایی ارادت داشته است. شهرت شاعر، روحیات خاص و اتفاقات زندگیت، باعث شدند دشمنان زیادی در مقابل او صف بکشند. عده‌ای از دوستان و شاعران «ریزه خور خوان او» و وابستگان و سیاستمداران، زندگی را به کام او تلخ کردند و سرانجام با تهمت‌های ناروا در سال ۵۵۱ ه.ق به فرمان خاقان اکبر منوچهر بن فریدون به زندان افتاد.^{۱۳} بخشی از هنری‌ترین اشعار خود را، در زندان سروده است. پس از چهارماه از زندان آزاد شد و مورد استقبال سیف‌الدین ارسلان مظفر دارای در بند واقع شد. مدتی در دربند اقامت کرد، سپس در شهرهای مختلف در رفت و آمد بود. سال‌های آخر عمرش را در تبریز به سر برد.^{۱۴} واقعه مرگ فرزندش رشید، شاعر را بیش از پیش درهم شکست. اما بخشی از زیباترین و هنری‌ترین مراثی خاقانی، در سوگ رشید سروده شده است.

شاعر در انواع قصاید وصفی، زهدی، تعلیمی، شخصی و انفسی، طبع آزمایی کرده است. شاید در زبان فارسی شاعری دیگر نتوان سراغ گرفت که در انواع مختلف قصیده، یادگارهایی بی‌نظیر و به‌سان خاقانی، هنری، برج‌گذاشته باشد. خاقانی قصاید مدحی‌اش را بیشتر در ستایش پادشاهان محلی سروده است. درون‌مایه مرکزی اشعارش نارضایی، بی‌قراری و آرمان‌رهایی است. قفس کوچک تن و دایره رنج و محن، روح بزرگ و تعالی طلب او را بر نمی‌تافت. و سرانجام در سال ۵۹۵ ه.ق.^{۱۵} روح بی‌قرارش به ندای «صاحب آواز» پاسخ داد و به ملکوت پر کشید - شاد باد!

بیت اول

مرا دارد مسلسل راهب آسا

فلک کج روتر است از خط ترسا

بباید دانست که **ترسا** که عبارت از «**نصارا**»^۲ است که امت «حضرت عیسی» علی نبینا و علیه‌السلام باشد و در حین نوشتن، از طرف **آیسر** شروع می‌نمایند و اختتام به طرف **ایمن** می‌کنند به خلاف سفارت اهل اسلام و چنانچه معلوم است دور فلک را بنا بر عدم **إسعاف** مرادات و **إنجاح** مطالب و **مآرب** کج‌گفته و وجه مشابهت میان **خط ترسا** و دور فلک ظاهر است. و مراد از «مسلسل» که به معنی پی‌درپی است سلسله است که عبارت از قید باشد، یعنی فلک کج‌رو، مرا مدام در قید دارد، مانند راهب، که مرتاض ترسایان است چه راهب همیشه در دست و پای خود خلخال آهنی دارد و در بادی‌النظر به قیود حدید می‌ماند. و «آسا بالمد» یعنی مثل و مانند.

بیت دوم

چنین دجال فعل، این دیر مینا

نه روح‌الله برین دیر است، چون شد؟

^۱ ع و سج: کز^۲ م: که ترسا عبارت از نصاری است.^۳ م: میان^۴ ع: در این

باید دانست که مراد از روح‌الله حضرت «عیسی» است علی نبینا و علیه‌السلام، چون عیسی به سبب دمیدن روح‌الامین در بطن مریم به‌ظهور آمد ملقب به روح‌الله شد و شرح این بعد ازین بیاید انشاء... تعالی و دیر مینا عبارت از آسمان است و به جهت شفافیت^۱ آسمان را به مینا که شیشه باشد تشبیه نموده^۲ و مقرر است که چون دجال بد افعال در آخر الزمان در عرصه گیتی فرمان‌فرما شود و **افعال شنیعه** و **اطوار ذمیمه**^۳ منتشر گردد حضرت عیسی به حکم الله تعالی^۴ جل جلاله از آسمان در بسط **عَبْرًا نَزُول** و اجلال خواهد نمود و شیوه ناپسندیده و اطوار **محدثه مذمومه**^۵ دجال را بالکلیه محو و متروک خواهد ساخت و ظلم و جور را برطرف خواهد نمود^۶ بنابراین مقدمه مفاد این بیت چنین خواهد بود که هرگاه شیوه حضرت عیسی رفع و قمع ظلم باشد پس چرا آسمان طریقه **تمرد و عناد** پیشه ساخته و ظلم و جور آغاز نهاده با آنکه دافع ظلم و رافع جور در آسمان متمکن است و اطوار ناپسندیده افلاک برطرف نمی‌شود و تخلف معلول از علت تامه محال است و در این جا^۷ برخلاف قاعده مشاهده می‌گردد.

مخفی نماند که حالات «دجال» موافق آنچه در بعضی از کتب معتبره مسطورست و به نظر قاصر رسیده چنان است که دجال^۸ در زمان حضرت رسالت پناه (ص) در مدینه مشرفه تولد نمود و پدرش یهودی بود و همان لحظه که تولد یافت به سخن سخن درآمد^۹ و لحظه به لحظه می‌بالید تا آنکه دندان و **لحیه** پیدا کرد و طول قامتش هم قد نیزه شد و روز دیگر حضرت رسالت (ص) با جمعی از اصحاب به عزم تفرج به دیدن او رفتند و چون آن ملعون حضرت را بدید به اسم شریفش ندا کرد و حضرت او را به اسلام دعوت نمود و آن ملعون **ایا و امتناع** را شعار خود ساخت و عمر به قصد قتل او شمشیر کشید و به مجرد حمله تیغ برگشت و دمش بر عمر آمد و عمر را مجروح ساخت و بعد از آن حضرت به منزل شریف **معاودت** نمود و روز دیگر آن بداختر قریب به مسجد خیرالبشر رسول‌الله^{۱۰} آمد و خلاق را به خویشتن دعوت کردن^{۱۱} آغاز نهاد و چون حضرت را بر عزیمت فاسده آن ملعون مردود اطلاع حاصل شد نزدیک به آن ملعون آمد و دفع شر او را از الله تعالی مسألت نمود. ناگاه از فضای هوا مرغی عظیم پیدا شد و آن ملعون را به چنگال گرفت و میل صعود نمود و هرچند آن ملعون فریاد می‌زد که یا محمد مرا دریاب حضرت می‌فرمودند^{۱۲} که ای مرغ دورتر تا آن که از نظر بیننده غایب شد و دیگر کسی از آن ملعون نشان نداد.

بیت سوم

دلیم چون سوزن عیسی است یکتا

تنم چون رشته مریم دوتا نیست^{۱۳}

^۱ - س و م: اینجا نشانه گذاشته و در حاشیه نوشته: «و شفاف را به دو معنی اطلاق کرده‌اند چنان که بعضی گفته‌اند که «الشفاف مالألون له» یعنی شفاف چیزی را گویند که ملون نباشد و گفته‌اند که شفاف چیزی است که مانع نفوذ بصر نباشد مانند آب و آبیگنه پس به هر دو تفسیر، آسمان را شفاف توان گفت و آنچه از لُون کبود مشاهده می‌شود و گمان آنکه رنگ آسمان است غلط است چه نزدیک به قطب شمالی جیلی است از زبرجد و از تابش آفتاب طبقه اولی هوا ملون می‌شود بلون کذا و به نظر بیننده چنان می‌نماید که لون آسمان است.

^۲ - م: تشبیه کرده

^۳ - م: ذمیمه او

^۴ - م: م + او

^۵ - م: دوم: محدثه ملعونه

^۶ - م: ساخت

^۷ - م: آن جا

^۸ - م: س: در حاشیه نوشته شده: ای شرحی از شارح در حالت دجال نوشته است ابدأ در شروع تاریخی از دوره اسلامی دیده نشده است در بعضی اخبار اشاره به دجال شده از رموز است و مختص است به علم ائمه اطهار در آخر الزمان اهل تواریخ و سیر را به هیچ وجه معرفی در این مرموزات است نیست و از این قبیل رموز بسیار است و کسی درک آن را ننموده به کلی این فصل از مجهولات به نظر می‌رسد.

^۹ - م: به سخن درآمد

^{۱۰} - م: رسول‌الله

^{۱۱} - م: نمودن

^{۱۲} - ن: فرمودند

^{۱۳} - س: است

مخفی نماناد که سبب نسبت سوزن به حضرت عیسی (ع) موافق آن چه از بعضی ثقات استماع شده آن است که «حضرت عیسی» روزی بر کنار دجله نشسته بود و خرقه خود^۱ را میدوخت و از اتفاقات حسنه پادشاه آن عصر که به «حضرت عیسی (ص)» ایمان آورده بود به کنار آن دجله^۲ رسید و مشغولی حضرت عیسی را مشاهده نمود و از روی اخلاص به عرض حضرت عیسی رسانید که اگر دست از بن دلق کهنه باز دارند جامه‌هایی که لایق به حضرت ایشان است مهیا خواهد ساخت^۳ و گمانش آنکه حضرت عیسی به سبب افلاس به این جامه‌های درشت قناعت می‌کند چون حضرت عیسی بر مظنه او مطلع شد خواست که بطلان عقیده او را باز نماید همان سوزن که در دست داشت در آب دجله انداخت و بعد از آن فرمود که بیارید، قریب به هزار ماهی همه سوزن‌های طلا در دهن حاضر شدند و بدین سبب سوزن عیسی اشتهار یافت و به جهت مناسبت سوزن رشته را ذکر نموده چه زنان را به رشته الفتی است و صاحب حدیقه‌الحقایق حکیم سنایی^۴ در حدیقه سوزن عیسی را برین نَهْجْ منظوم ساخته.

روح را چون ببرد روح امین

چرخ چارم فزود از پروین^۵

داد^۶ مر جبرئیل را فرمان

خالق و کردگار هر دو جهان

که بجوئید مرو را ماجا^۷

تا چه دارد ز نعمت دنیا

چون بجستند سوزنی دیدند

بر زه دلق او بترسیدند^۸

جمله گفتند خالق مائی

بر همه حال‌ها تو دانایی^۹

بر زه دلق سوزنیست ورا^{۱۰}

^۱ - م: - خود

^۲ - س در حاشیه: حضرت عیسی (ص) هرگز بر کنار دجله عبور نفرمود قصه ابراهیم او اَدْهَمُّ را به اسم عیسی حکایت می‌کند و این از بی‌اطلاعی شارح که معنی این شعر را درک نکرده است. ریسمانی که حضرت مریم می‌رشته؛ بسیار باریک بود که مراد استعمال [می‌بایستی دولا کرد] و منظور شاعر این است که از شدت رنج مثل رشته مریم لاغر و خمیده یعنی دو تا شده‌ام و قلمم مانند سوزن عیسی صاف و خالی از آرایش هست و فرداست.

^۳ - م: شد

^۴ - م: ثنایی

^۵ - حدیقه مدرس رضوی: «ازو تزئین»

^۶ - م: داده

^۷ - حدیقه مدرس رضوی: همه جای

^۸ - حدیقه مدرس رضوی: بپرسیدند

^۹ - م: حذف کل بیت

^{۱۰} - م: مصراع اول حذف شده است

نیست زین پیش^۱ چیزی از دنیا

ندا^۲ آمد^۳ بروز^۴ ز ربّ رؤف

که کنندش^۵ در آن مکان موقوف

بوی دنیا همی دمد^۶ زین تن

چرخ چارم ورا بود^۷ مسکن

گونه این سوزنش بدی^۸ همراه

برسیدی بزیر عرش اله

سوزنی روح را چو مانع گشت

به مکان^۹ شریف قانع گشت

باز ماند از مکان قرب و جلال^{۱۰}

سوزنی گشت روح را به وبال

ای جوانمرد پند من بپذیر

دل ز دنیا و زینتش بر گیر

زهر قاتل شناس دنیا را

رو تو پازهر ساز عقبا را

ز آنکه دنیا پرست پر خیره^{۱۱}

هست چون بت پرست دل تیره

والله اعلم و بعد از تمهید این مقدمات مقصود ازین بیت اظهار سلاح باطنی^{۱۲} است یعنی اگر چه ظاهر ما مجاز نماست اما باطن ما حقیقت آراست و هرچند در ظاهر از عرفان **فتور** است اما در باطن از شیوه **قصور** دور است.

۱- س: خیری

۲- س و م در حاشیه: ندی

۳- حاشیه رزم: آمدش

۴- م: براو، حدیقه مدرس رضوی: بدو

۵- حدیقه مدرس رضوی: کنیدش

۶- م: دهد

۷- حدیقه سنایی: بود، ورا

۸- حدیقه: بودی

۹- حدیقه: به مکانی

۱۰- م: قرب جلال

۱۱- حدیقه: برخیزه

۱۲- م: باطن

بیت چهارم

من اینجا پای بست^۱ رشته ماندم^۲ چو عیسی پای بست سوزن آنجا^۳

مخفی نماناد که مراد از رشته و سوزن^۴ درین بیت تعلقات جسمانیست و اوصاف **ذمیمه** که مانع ترقی و تحصیل کمال و سعی و کوشش اوست و تواند بود که رشته اشاره بر قیودی باشد که مقید به آن شده بود و مانع حرکت او گردیده و توجیهی که صاحب حدیقه سوزن حضرت عیسی را نموده مناسب^۵ این مقام است و آن توجیه سَبْقُ ذکر یافت و مقصود از این بیت این است که چنان چه حضرت عیسی (ع) به سبب همراه داشتن سوزن از عروج به عرش مجید باز ماند و ترقی تام که پیش نهاد خاطر **عاطرش** بود و بالقوه قریبه به فعل در **حَبِزِ خُفِی** ماند و به فعل نیامد و من نیز به سبب^۶ رشته که عبارت از تعلقات جسمانیت (در حاشیه جسمانی است) یا مراد از قیود آهنی از مراتب کمال و عروج به اقصی مدارج او واماندهام و در این دنیای بوقلمون یا در این مکان دون مقید و محبوس گشته، یعنی همچنان که سوزن مانع ترقی حضرت عیسی (ع) شد مرا نیز رشته که تعلقات جسمانی است یا قیود آهنی از **کد** و سعی و تحصیل کمالات و حرکات مانع آمده و سبب تنزل من گردیده.

بیت پنجم

چو سوزن این چنین^۷ دجال چشم است چرا^۸ در جیب عیسی یافت مأوا

مراد از دجال چشم شوم و بدائر^۹ است و جیب به فتح الجیم و سکون الیاء المثنی التحتانیه و بالباء الموحده، گریبان جامه را گویند و مأوا بالهمزه جا و مکان باشد [در حاشیه: و صورت کتابت مأوا به یاست (مأوی) اما به جهت رعایت مناسبت قافیه به الف نوشته شده است] و معنی این بیت کمال ظهور دارد و غرضش تعجب است که از همراه بودن سوزن با عیسی ظاهر می‌گردد یعنی هرگاه سوزن معهود چنین می‌شوم^{۱۰} و بدائر باشد که مانع وصول به مدارج عالیه شده باشد پس به چه سبب در گریبان حضرت عیسی جاگرفت و باعث تنزل او شد با آنکه تزکیه^{۱۱} اخلاق و تجرد و انقطاع او به مرتبه‌ای رسیده بود که از اسباب دنیوی به هیچ قناعت می‌نمود و به خوردن گیاه سدّ رمق می‌فرمود پس چون در حین عروج سوزن همراه داشت و سبب این چه تواند بود؟ و در بعضی از روایات صحیحه آمده که **تزهّد و تجرد** و حضرت عیسی به مرتبه بود که در مدت‌العمر چیزی از اسباب دنیوی که فلسی قدر داشته باشد با او نبود و هرگز بر حیوانی سوار نشد و در **سفر و حضر** پیاده تردد می‌کرد و هرگز چراغ در خانه روشن ننموده و هرگاه گرسنه شدی به نباتات صحرايي سدّ رمق نمودی و گویند که روزی به التماس بعضی از دوستان به الاغی سوار شد و چند قدم برفت و فرود^{۱۲} آمد و دیگر کسی او را سواره ندید^{۱۳} و وقتی سنگی در زیر سر گرفته به

^۱- ع: پای بند

^۲- سج: رشته مانده

^۳- (ع): پای بند سوزن

^۴- م: - سوزن

^۵- م: مناسبت

^۶- م: هر سبب

^۷- سج و ع: چرا سوزن چنین

^۸- ع و سج: که اندر جیب

^۹- م: - بد

^{۱۰}- م: می شوم

^{۱۱}- س و م: تزکیه

^{۱۲}- س: فرود

^{۱۳}- م: او را ندیده سواره.

خواب رفت و شیطان لعین فرصت‌یافته^۱ غنیمت شمرده به نزدیکی آمد و گفت ای عیسی تو را آسمان گمان آنکه از اسباب دنیا^۲ چیزی با تو^۳ نیست آخر^۴ این سنگ از دنیا است و حضرت عیسی (ع) در خشم شده همان سنگ را برداشت و به طرف عزرائیل انداخت و گفت [هَذَا لَكَ مَعَ الدُّنْيَا وَ لَعَمْرِي إِنَّ الدُّنْيَا لَكَ وَ أَهْلِهَا خَدَمُكَ] و حکمت در این که ترقی حضرت عیسی را سوزن تنها مانع آمد و اسباب دنیوی^۵ که همراه داشت مانند ردا و جامه و عمامه مانع نیامد^۶ به جهت آن که آن ملبوس ضروری بود از برای دفع حرارت و برودت و ستر عورت و سوزن فصله بود و چنان که فصله در کلام معتبر نیست در مراتب کمالات نیز اعتبار ندارد بلکه مانع وصول به مدارج عالیه است.

بیت ششم

لباس راهبان پوشیده روزم چو راهب زان برآرم هر شب آوا

مقرر است که راهب که مرتاض نصارا است لباس سیاه دربر می‌کند و مدت‌العمر به لون دیگر رغبت نمی‌نماید و هر شب در معبد خود به ذکر معبود اشتغال دارد و آواز او در حین تسبیح و تهلیل^۷ به سمع جمع می‌رسد. پس مفاد این بیت چنین خواهد بود که روز من از ستم و جور ابنای زمان لباسی مانند پوشاک راهب در بر کرده است کنایه از تیرگی ایام است و بنابر مشابهت ظاهری که با راهب به هم رسیده شعار او را [دِئَار] خود ساخته هر شب به فغان و زاری^۸ مشغول خواهیم بود و آوا بالمد آواز باشد و حکیم خاقانی در جای دیگر آوا را به معنی آواز بسته است چنان که فرموده است.

«هر صبح سر ز گلشن سودا برآورم

وز صور آه بر فلک آوا برآورم»

بیت هفتم

به صور صبحگاهی برشکافم صلیب روزن این بام خضرا

و بیاید دانست که، مراد از صور، ناله است و گاهی به «آله» نیز اطلاق کنند^۹ چنان که با «صور اسرافیل» گویند و صلیب هیأتی است که از تقاطع دو خط مستقیم به یکدیگر حاصل می‌شود مشتمل به^{۱۰} چهار زاویه: «دو حادّه مقابل یکدیگر» و «دو منفرجه مقابل یکدیگر» بدین شکل ×^{۱۰}.

و نصارا به هیأت صلیب بتی ترتیب می‌دهند از زر و نقره و به گردن می‌آویزند و معبود خود می‌دانند و شکل صلیبی در افلاک نیز متصور است، بیان آن است که فلک اعظم که آن را^۱ فلک تاسع و فلک الافلاک نیز گویند محیط است بر جمیع افلاک و

^۱ - س: فرصت‌یافته

^۲ - م: دنیوی

^۳ - م: + همراه

^۴ - م: + به

^۵ - م . ن: دنیا

^۶ - م: - مانع نیامد

^۷ - او بی‌قراری

^۸ - م: می‌کنند

^۹ - م: بر

^{۱۰} - س: ضربدر کشیده × [و در حاشیه شخص سوم نوشته شده: جناب شارح: شکل چلیپا یا صلیب چهار زاویه قائمه دارد] و م: حذف است.

و مرکزش مرکز عالم است و دو قطب او دو قطب عالم است یکی جنوبی و دیگری شمالی^۲ و این دو قطب را حرکت نمی‌باشد و خطّ واصل به این قطبین را محور^۳ و خطّ محور نیز گویند «بکسر المیم و سکون الحاء المهمله و فتح الواو و بالراء المهمله» منطقه فلک اعظم را معدّل النهار و دایره عظیمه گویند و هرگاه این دایره عظیمه را چنان فرض کنیم که زمین را بدو پاره کند. لایه بر سطح زمین دایره حادث خواهد شد و همین دایره را خطّ استوا گویند^۴ و از تقاطع دایره عظیمه با محور شکل صلیب مصوّر می‌شود.^۵

مشمول به چهار زاویه قائمه^۶ و «خضرا» مونث «اخضر» است به معنی لون سبز، چنان‌که سوداً مؤنث «اسود» است و «حمراه مؤنث «احمر» و آن‌چه در حدیث آمده «یا حمیرا هل شَبَعْتِ» تصغیر حمرا است و بعد از تمهید این مقدمات و تحقیق این مقالات، معنی این بیت، در کمال ظهور و وضوح است و به بیان احتیاج ندارد.

بیت هشتم

شده از آه^۷ دریا جوشش من تیمّم گاه عیسی فعر دریا

معنی این بیت در کمال ظهور است و به شرح و بیان محتاج نیست^۹ مخفی نماند که نسبت تیمّم به «حضرت عیسی (ع)» به جهت زیادتی مبالغه است چه موافق مذهب آن حضرت تیمّم فرض نیست چنان‌که بر **متتبعین** اخبار مستور نیست.

بیت نهم

به من نامشفق‌اند آبای علوی چو عیسی زان ابا کردم ز آبا

و «آبا» بالمدم جمع «اب» است و چنین گفته‌اند که افلاک به منزله آب است و عناصر اربعه به منزله امهات و از امتزاج و تأثیر آبا و امهات موالید ثلثه که عبارت (است) از: [حیوانات و نباتات و معادن] باشد، متکون می‌شود و غرضش اظهار عدم إسعاف مرادات است و عدم **إنجاح** مطالب یعنی آبا که در حصول نتیجه اشرف و در انجاح مطلوب اولی است **اشفاق** و احسان در ایشان متحقق نیست پس خود را مانند حضرت عیسی بی‌پدر تصور کردم و دست از همه افشاندم و شرح بی‌پدر بودن حضرت عیسی (ع) بعد از این بیاید انشاء الله تعالی

^۱ - م: او را

^۲ - م: یکی

^۳ - م: + خوانند

^۴ - در حاشیه این‌طور نوشته است: [و خط مستقیمی که دایره به دو پاره کند اگر از مرکز دایره گذشته باشد آن خط «قطر، آن دایره باشد و الّا «وتر» آن دایره بود و از «قطر، آنچه به قطبین آن دایره واصل شود «محور» گویند و خطوط مستقیم که از مرکز به محیط مفروض شود، أنصاف اقطار آن دایره باشد و یک خط این چنین نصف قطر آن دایره بود اگرچه، محیط، موصل قطب باشد]

^۵ - در حاشیه نوشته است: [به جهت آنکه چون آفتاب بر سطح این دایره حرکت کند شب و روز مساوی خواهد شد و این تسویه یول و لیل وقتی است که آفتاب در، دو نقطه اعتدال باشد و آن دو نقطه «اول» برج «حمل» و اول برج «میزان» است]

^۶ - حاشیه س و م: و آن را «صلیب فلک» گویند.

^۷ - سج: شدست

^۸ - م: آب

^۹ - س: و بیان و محتاج نیست به شرح آن

بیت دهم

که من تاریکم او رخشنده اجزا

مرا از اختر دانش چه حاصل

بیت یازدهم^۱

چرا بیجن شده در^۲ چاه یلدا

گر آن کیخسرو ایوان نور^۳ است

مراد از اختر دانش علم است و کیخسرو ایوان نور، اشاره بر قدرت فوق‌الحد علم و تاثیر تام اوست و می‌گوید که از نخل علم من ثمره به خیر ظهور نیامد و فائده از آن متصور نشد و با آنکه علم رخشنده اجزا و نورانی است در کمال صفا و نزهت و در نهایت تاثیر و قدرت اما نور و صفای او ظلمت و کدورت مرا معدوم نساخت اشاره است بر عدم حصول^۴ اغراض و بر سبیل انکار می‌فرماید: «که اگر اختر دانش که عبارت از علم است کیخسرو ایوان نور باشد یعنی پادشاه مسند قدرت تمام و ملک سریر تاثیر مالاکلام بود چرا مرا که به‌مثابه^۵ بیجن در^۶ چاه تیره و تار محبوس مانده‌ام^۷ اخلاص نمی‌گرداند» چنان‌که «کیخسرو»، «بیجن» را از قید^۷ چاه رهایی بخشید و «کیخسرو» پادشاه ایران زمین بود پسر «سیاوش بن کی کاوس» است و «بیجن» پسر «گیو» است که از ابطال رجال ایران بود، وقتی کیخسرو بیجن را به جهت دفع گراز به سرحد ترکستان روان کرد و بعد از آنکه بیجن آثار مردی و مردانگی در دفع آن حیوانات منازّه به حیّز ظهور رسانید تنها به دست «منیجه»، دختر «افراسیاب» افتاد چنانکه در شاهنامه و در اکثر کتب تواریخ مسطور است و منیجه را عشقی نسبت به بیجن پیدا شد و او را به داروی بیهوشی بیخود کرده همراه [خود] به ترکستان برد و بعد از رسیدن بدان موضع او را افاقه^۸، دست داد و تن به صحبت «منیجه» در داد و به سبب غازی و نمامی کنیزکی^۹ از خدمتکاران «منیجه» این واقعه به سمع افراسیاب رسید و افراسیاب قاصد قتل او شد و به سبب^۹ شفاعت پیران و یسه از سر قتل^{۱۰} درگذشته «بیجن» را در چاه عمیق محبوس ساخت و «منیجه» را از نظر بینداخت. و رستم دستان به فرموده^{۱۱} کیخسرو از ایران به طریق تجار به توران رفت.

و «بیجن» را از آن حبس خلاص ساخته با «منیجه» به ایران آورد و شرح حالاتش مشروحاً در شاهنامه مسطور است و اطول لیالی را یلدا گویند و به جهت زیادتی تیرگی به طریق مبالغه چاه را به یلدا نسبت داده.

بیت دوازدهم^{۱۱}

که همسایه است با خورشید عذرا

چه راحت مرغ عیسی راه، ز عیسی

^۱ - سج: بیت دوازدهم

^۲ - سج و ع: ایران و تور

^۳ - سج: «چرا بیژن شد این»، ع: اندر

^۴ - م: حصول عدم

^۵ - م: + یک

^۶ - م: گردیده‌ام

^۷ - م: قعر

^۸ - م: کنیزکان بلکه یکی از

^۹ - م: - به سبب

^{۱۰} - م: + او

^{۱۱} - سج: یازدهم

چنین گویند که شیره^۱ را که به عربی **خفاش** خوانند؛ حضرت «عیسی (ع)» به طریق معجزه موجود ساخت و به مرغ عیسی اشتها یافت^۲ و «عذرا» دختر بکر را گویند و به سبب تأنیث آفتاب موافق قاعده اهل عربیه خورشید را عذرا گفته و بر سبیل تعجب می گویند که حضرت عیسی که در رتبه با آفتاب متساوی است و در مکان متحد، چه فلک چهارم چنانکه مأوی^۳ آفتاب است منزل حضرت عیسی است و مراد از همسایه بودن^۴ عیسی با آفتاب همین است پس چون به طرف مرغ خود نمی رود و درصدد تکمیل او نیست و مجرد وجود را، فائده نیست.

هرچند موجد، عظیم الرتبه باشد و کمال موجد برآت اوست از عیوب خلقی و عیب شیره^۵ چنان که مشهور است نقصان نور بصر اوست که در روز حرکت نمی تواند کرد و اشاره برین است که اختر دانش هر چند ذی رتبه و عظیم المرتبه است و گویا احیای من او کرده و **تَجَوَّزاً** مرا^۶ او موجود ساخته اما چون به طرف من نمی آید و درصدد ترتیب^۷ و تکمیل من نیست این است که من ازو بی بهره مانده ام و نفعی ازو به من وارد نشده و ازین **ورطه هائله** مرا، خلاص نساخته و در بیت دیگر بر سبیل تحیر می گویند که آیا سبب چیست که موجد صاحب قدرت در تکمیل موجد خود نمی کوشد و عیب مصنوع خود را ازاله نمی کند با قدرت تمام و مکنت مالا کلام، مراد این است که علمی که مراد است در قدرت و شوکت به مثابه عیسی است و من تجوّزاً مانند شیره مصنوع، معیوب و مهموم او اما در دفع عیب و رفع هم مثل عیسی و تکاهل و تغافل را شعار خود ساخته است و به من نمی پردازد و ازین بلیه هائله مرا نجات نمی دهد. و بیت دیگر این است:

بیت سیزدهم

که اکمه را تواند کرد بینا

چرا عیسی طیب مرغ خود نیست

مراد از مرغ عیسی شیره^۸ است چنان که مذکور شد و طیب کسی را گویند که دفع امراض انسان است به ادویه نماید و هرچند هرچند عیسی رفع علل به طریق معجزه می نمود اما به جهت شراکت اسمی در امر معالجه عیسی را طیب گفته و اکمه کور مادرزاد را گویند و معجزه حضرت عیسی یکی آن بود که کور مادرزاد را بینا می ساخت پس مفاد این بیت چنین خواهد بود که هرگاه قدرت عیسوی بدین مثابه باشد که اکمه را بینا سازد و مصنوع خود را معیوب ساختن و ازاله عیب او^۹ نمودن را سبب چه تواند بود اشاره است برین که علم من که^{۱۰} در شوکت و قدرت به مثابه عیسی است و من بالنسبه مانند شیره مصنوع معیوب و در چاه تیره و تار مقید و محبوس مانده چرا مرا ازین **بلیه مخوفه** و واقعه هائله نجات نمی بخشد و از عدم ایقاع و صدور این امر در نهایت تحیر و تعجب است.

^۱ - م: شبیره

^۲ - حاشیه م و س: « و گویند که از جنس طیور آنچه ولود است و ذی لَبَنُ «شیره» است و از احادیث صحیحیه معلوم شده که هر نوعی از انواع حیوان که اذنین او نمایان باشد تناسل ایشان تطریق توالد است و آنچه نه چنین باشد بیضه می نهد، منه.

^۳ - م: ماوای

^۴ - م: همسایه بودن عیسی

^۵ - م: عیب خلقی

^۶ - س: مر او

^۷ - م: ترتیب

^۸ - م: شبیره

^۹ - م: او

^{۱۰} - م: که

بیت چهاردهم

که بر پاکی مادر هست گویا

نتیجه دختر طبعم چو عیسی است

و در اکثر کتب سیر و تواریخ مسطور است که چون عیسی متولد شد بنی‌اسرائیل از مریم پرسیدند که این فرزند را از کجا آورده‌ای مگر از زنا پیدا کرده‌ای و مریم به امر حضرت جبرئیل ساکت شد و اشاره کرد که از عیسی بپرسید و بنی‌اسرائیل بر تحکم و سُخْرِیَه حمل کردند آنگاه به قدرت الهی جل شأنه به امر نامتناهی عظم سلطانه (احسانه) عیسی به تکلم درآمد و به پاکی والده و مولود شهادت داد و بنی‌اسرائیل چون این امر غریب مشاهده کردند زبان بیان را به قفل خموشی مقفل ساخته دیگر متعرض مریم نشدند و شرح این حالات بعد ازین ببايد انشاءالله تعالی و «طبع» را دختر گفته، به اعتبار آنکه، دست تصرف احدی از مَحْرَم و غیر مَحْرَم به او نرسیده و نتیجهٔ دختر «طبع»، افکار اوست و اشعار **ابکار** یعنی فکرهای من که از آرایش افکار غیر منزّه مبرّا است. از طبع بکر من ناشی شده که گرد فکر دیگری نگردیده و هرچه از طبع من صادر شده دیگری را به خاطر نرسیده و چنانکه عیسی بر پاکی مادر گواه شد افکار ابکار من نیز که همچو عیسی پاک طینت است شاهد حال است بر پاکی طبع من.

بیت پانزدهم

چو بر اعجاز مریم نخل خرما

سخن بر طبع بکر^۱ من گواه است

در کتب سیر مسطور است که چون مریم به قدرت الهی و به حکم نامتناهی جل شأنه به عیسی حامله شد بعد از انقضاء نه ماه^۲ ماه^۲ و به روایتی پس از انقضاء چهار ساعت مریم را مخاض^۳ و **طلق**، **روی نمود** و مریم به اشاره حضرت جبرئیل از **بیت المقدس** به طرف **شام** روان شد چنان که شرح این بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از قطع دو فرسخ نزدیک به درخت خرما که خشک گشته، و بی بر بود، نزول نمود و به همان درخت تکیه کرد و بنشست و به فرمان الهی عظم سلطانه آن درخت سبز شد و خرما بار آورد و معجزه حضرت مریم گشت.

گویند که چون عیسی متولد شد مریم مأوره شد که آن نخل را بجنباند و از خرمای او که ریخته می‌شود می‌خورده باشد و مریم مناجات کرد که پروردگارا در حین صحت من روزی مرا بی‌سعی و مشقت به من می‌رسانید^۴ و الحال که ضعیف و ناتوانم قسمت مرا به سعی من موقوف داشته و حکمت این چه تواند بود، خطاب مستطاب رسید که در حین صحت دلت جز به من به دیگری مشغولی نداشت و الحال به مقتضای بشریّه به دیگری نیز تعلق گرفته پس باید که در حصول مطالب و مآرب کدّ و سعی را به قدر تعلق مرعی داشت و مفاد این بیت چنین خواهد بود که همچنان که درخت خرما که معجزه^۵ حضرت مریم بود به پاکی او شاهد حال شد، افکار، ابکار من، نیز گواه است بر پاکی طبع من و دالّ است بر بکریت طبع من یعنی طبع من متعرض فکرهای دیگری^۶ نشده و گرد معنی‌هائی که دیگری را به خاطر رسیده باشد نگشته و زادهٔ طبع من بر پاکی طبع من گواه^۷ عدل است.

^۱ - ع و سج: بکر طبع و م: فکر

^۲ - در متن اینطور و در حاشیه س و م نوشته: «در روایت چهارماه نیز ذکر شده، منه»

^۳ - در حاشیه س و م: «مخاص بالمیم و الخاء و الضاد الْمُخَمَّتِينَ دردی که زنان را گیرد در وقت زادن و طَلَّقُ بِالطَّاءِ الْمُهْمِلَةِ و القاف یكون بهذا المعنى فيكونان مترادفين، منه»

^۴ - م: می‌رسانیدی

^۵ - در حاشیه نوشته: «و مقابل اقسام ثلثه معجزه که بر او معنی لغوی است اگر خرق عادت نه از اهل صلاح ناشی شود شعبده باشد و اگر از فاسقی ناشی شود سحر است و اگر از دین بیگانه ناشی شود مکر و استدراج است چنانکه از فرعون ناشی شد که دریای نیل به امر او برگشت و این باعث آن است که کفر ایشان محکم شود تا به عذاب گرفتار آیند، «منه»

^۶ - کلمه ظاهراً این‌طور است.

^۷ - م: - گواه

غَلَبَ عَقْلُهُ عَلَى شَهْوَتِهِ فَهُوَ اعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَلَى عَقْلِهِ فَهُوَ اسْفَلُ مِنَ الْبِهَائِمِ - الْحَدِيثُ وَ نَظْمُ بَعْضِ الشُّعْرَاءِ الْعَجَمِ هَذَا الْمَعْنَى»

آفریده شدند ملائکه از عقل بدون شهوت و انسان از عقل و شهوت آفریده شد و چهارپایان از شهوت بدون عقل آفریده شدند هرکس شهوتش بر عقلش غالب شود او از چهارپایان هم پست تر است و برخی از شاعران ایرانی این معنی را به نظم درآوردند.

حدیث پیامبر مثنوی معنوی، جلد ۴

۱۲- رَفَعَ اللَّهُ قَدْرَكَ يَا عَمُّ «أَنَا أَكْبَرُ أُمَّ أَنْتِ» «أَنْتِ أَكْبَرُ وَأَنَا أَسْنَنُ» «بَارَكَ اللَّهُ فِي جَمَالِكَ يَا عَمُّ»

خداوند قدر و منزلت را والا گرداند. من بزرگترم عمو یا تو، تو بزرگتری و من مسن ترم. خداوند زیباییت را ای عمو مبارک گرداند. جنگ خندق (جمله دعایی)

۱۳- عَلِيٌّ مَا هُوَ عَقِيدَتُهُمْ: چنانکه باورشان است.

۱۴- أَلَّيْفُ إِشَارَةٍ إِلَى اللَّهِ اللَّامُ إِشَارَةٌ إِلَى جِبْرِئِيلَ وَالْمِيمُ إِشَارَةٌ إِلَى مُحَمَّدٍ

کنایه است از رسانیدن جبرئیل امین، قرآن مجید، فرقان حمید را از نزد خدای تعالی به حضرت محمد (ص)

تنویر المقیاس، ابن عباس بیروت، دارالفکر، جلد ۴

۱۵- كَذَا ذَكَرَ بَعْضُ الْفُضَلَاءِ: آن را بعضی از فضلا ذکر کردند

۱۶- كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند.

سوره یوسف - آیه ۴ / تفسیر نمونه - جلد ۹

۱۷- «كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَسْ يَعْنِي أَي اكْمَلِ الْمَخْلُوقَاتِ»

چنانکه خداوند فرموده است یعنی پس (اسم پیامبر) ای کامل ترین آفریننده ها

۱۸- كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةَ إِنَّتُمْ هِيَ خَيْرٌ لَكُمْ

زنهار که سخن از سه خدایی به زبان آرید که اگر از این اعتقاد باطل دست برندارید. برایتان خیر است چون الله معبودی یکتا است. سوره نساء، آیه ۱۷۱

۱۹- كَمَا نَظَّمَ بَعْضُ الشُّعْرَاءِ بِهَذَا الْمَعْنَى: چنانکه برخی شاعران این معنی را به نظم درآورده اند.

۲۰- «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالْبِعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ»

خدایا تو را اجابت می گویم هیچ شریکی تو را نیست حمد و نعمت و ملک و حکومت از آن توست و هیچ شریکی برایت نیست.

دعای لبیک در مواقع احرام خوانده می شود.

۲۱- مِنْ زُبْرَتِهِ أَي كَتَبْتِهِ وَقُرْآنُهُ: از نویسندگانش هستند و از خوانندگانش

۲۲- مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْهَيْبَةَ التَّشْرِيحَ فَهُوَ عَنِينٌ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى

کسی که هیأت و تشریح را نشناسد در خدانشناسی ناتوان است.

امام رضا: بررسی تطبیقی در آموزه در کلام اسلامی و الهیات مسیحی

۲۳- هُوَ هَذَا الرَّابِعُ مِنَ الْإِنْسَانِ يَحْضُلُ الْفَضَائِلَ وَ الْكَمَالَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَ الْعَمَلِيَّةِ مَعَ وُجُودِ الْعَوَائِقِ وَ الْمَوَانِعِ مِنَ الشَّهْوَةِ وَالغَضَبِ وَ سُنُوحِ الْحَاجَاتِ الضَّرُورِيَّةِ الشَّاعِلَةِ عَنْ اِكْتِسَابِ الْكَمَالَاتِ وَ لَا شَكَّ أَنَّ الْعِبَادَةَ وَ كَسْبَ الْكَمَالِ مَعَ الشَّوَاغِلِ وَ

^۲ م: «من غلبه عقل»

^۲ م: «ان الحمد و... لك»

الصَّوَارِفِ أَشَقُّ وَأَدْخَلَ فِي الْإِخْلَاصِ فَيَكُونُ أَفْضَلَ انتهای کلامه.

و این چهارمین انسان است که تحصیل فضایل و کمالات علمی و عملی می‌کند باوجود موانع بازدارنده از شهوت و غضب و نیازهای ضروری که او را از اکتساب کمالات باز می‌دارند و بی‌شک عبادت و کسب کمال با همه گرفتاری‌ها و بازدارندگی‌ها سخت‌تر است و در اخلاص وارد می‌شوم چون برترین صفت است.

ملاسعد الدین تفتازانی، علل الشرایع

۲۴- أَلْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ؛ و خدا می‌داند و علم نزد خداست

۲۵- «وَالنَّصَارَى وَإِنْ لَمْ يَصِرْ حُورًا بِالْقَدَمَاءِ الْمُتَغَايِرَةِ لَكِنْ لَزَمَهُمْ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ اثْبَتُوا الْأَقَانِيمَ الثَّلَاثَةَ الَّتِي هِيَ الْوُجُودُ وَالْعِلْمُ وَالْحَيَاتُ وَسَمَّوْهَا الْأَبَّ وَالْإِبْنَ وَرُوحَ الْقُدُسِ وَزَعَمُوا إِنْ أَقْنُومُ الْعِلْمِ قَدْ انْتَقَلَ إِلَى بَدَنِ عَيْسَى فَجَوَزُوا الْإِنْفِكَاكِ وَالْإِنْتِقَالَ فَكَانَتْ ذَوَاتُ مُتَغَايِرَةٍ أَنْتَهَى كَلَامُهُ»

اگر چه به قدمای متغایر تصریح نکردند اما آن وادارشان کرد تا اقانیم ثلاثه را ثابت کنند و آن اقانیم وجود و علم و زندگی هستند و آنها را پدر و پسر و روح القدس نامیدند و پنداشتند که اقنوم علم به بدن عیسی منتقل شد انفکاک و انتقال آن جایز بود و از این رو وجودها با هم متفاوتند.

ملا سعدالدین تفتازانی، علل الشرایع

۲۶- يَا عَلِيَّ: إِطَّلَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَتِي عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

ای علی: خدا برای بار نخست بر جهان نظر افکند مرا از میان مردان دو جهان برگزید سپس بار دیگر بر دو جهان نظر انداخت و تو را بر همه مردان جهان ترجیح داد سپس با رسوم بر جهان نظر افکند و فاطمه را در همه زنان دو جهان ترجیح داد.

بحارالانوار، جلد ۴۳، باب ۳، حدیث ۲۴

۲۷- «يَا نَارَ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»

ای آتش برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش

خطاب به آتش حضرت ابراهیم، سوره الانبیاء - مکی - آیه ۶۹

۲۸- فَيَطَالِعُ ثَمَّةً لَفْظَ غَرًّا مِنَ الْغُرُورِ يَكُونُ بِمَعْنَى التَّكْبُرِ وَالنَّخْوَةِ وَاسْتَقَّ مِنْ تَشْدِيدِ الرِّاءِ وَمَعْنَاهُ بِالْفَارْسِيَةِ دَرَهْمٌ بِيَجِيدِهِ، وَمَعْنَى الْأَوَّلِ مَنَاسِبٌ لِإِهْذَاءِ الْبَيْتِ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ

در آنجا مطالعه می‌کنی واژه غرا از غرور که به معنی تکبر و خودبینی و نخوت است مشتق شده یا از ریشه غر مشتق شده است که معنای آن در فارسی درهم و پیچیده است و معنی اول مناسب این بیت است و خدا بهتر می‌داند.

۲۹- بَرَدَ اللَّهُ تَعَالَى مَضْجَعَهُمَا وَتَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِمَا

خداوند او خوابگاه‌شان را آرام و سرد گرداند و از گناهشان درگذرد.

جمله دعایی نسخه خطی احمد لاهیجی

۳۰- اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ شَأْنُهُ: خَدَاوَنْد شَأْنُ و مرتبه والا دارد.

۳۱- «أَنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا وَأَنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ وَقَالَ أَيضًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشُّعْرَاءُ تَلَامِيذُ الرَّحْمَنِ»

پاره‌ای از بیان سحر است و پاره‌ای از شعر حکمت است و پیامبر (ص) می‌گوید شاعران شاگردان خداوند.

پیامبر: اعجاز قرآن / عبدالکریم خطیب / ج ۱ / ص ۱۰۳

۳۲- آتَى عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

من بنده خدا هستم خداوند به من کتاب اهداء کرده و مرا پیغمبر خود قرار داده است.

سوره مریم - آیه ۳۰

۳۳ - «بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله»: براساس این قانون که هر چیزی به اصل خودش برمی گردد.

اشاره به آیه قرآن انا لله و انا الیه راجعون (احادیث مثنوی، فروزان فر)

۳۴ - تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً:

خداوند از آنچه ظالمان می گویند سخت برتر و بزرگ تر است.

حدیث امام صادق: بحارالانوار ج ۳ ص ۳۰۹

۳۵ - تکون هذه: بقراط: «معناه ماسک الصّحّة»، و سقراط: «معناه مُزین بالحکمة»، و افلاطون: «معناه الصادق الفصیح» و استوریدون: «معناه مُحبّ التّعَب» و ارسطو معناه الكامل فی الفضیلة و جالینوس: «معناه فاعِلُ المجائب»

و ترجمه نام‌های دانشمندان و طبیبان یونانی از جمله بقراط به معنای نگهدارنده صحت و سقراط معنایش آراسته به حکمت است و افلاطون معنایش صادق زبان آور است و استوریدون معنایش دوستدار خستگی و ارسطو معنایش کامل در فضیلت است و جالینوس به معنای انجام‌دهنده کارهای شگرف و شگفت.

تفسیر اسامی حکماء بالیونانیه - دفتر تبلیغات اسلامی - حوزه علمیه قم شعبه اصفهان

۳۶ - هذا لك مع الدنيا و لعمري ان الدنيا لك و اهلها خدمك

این و دنیا از آن توست به جان خودم سوگند که دنیا از آن تو و اهل آن خدمتکاران

حضرت عیسی - تاریخ مدینه دمشق / ابن عساکر - جلد ۴۷ - ص ۴۱۶ - بیروت، سال

۳۷ - ان الله فی الارض ثلاثمائة رجل قلوبهم علی قلب آدم و اربعون، قلوبهم علی قلب موسی و له سبعة، قلوبهم علی قلب ابراهیم و له خمسة، قلوبهم علی قلب جبرئیل (ع)

خداوند را در زمین ۳۰۰ مردند که قلبهایشان براساس قلب آدم است. و چهل نفرند که قلبهایشان بر مدار قلب موسی می چرخد و هفت نفرند که قلبهایشان بر قلب ابراهیم می چرخد و پنج نفرند که قلبهایشان براساس قلب جبرئیل است.

حضرت محمد درباره ابطال، اوصاف حمیده، سیر و سیاحت و اوتاد

۳۸ - قلیل الکّم و خفیف الکیف: از نظر عدد اندک و از کیفیت هم کم

۴۰ - اِحْفِظْ لِسَانَکَ وَ لَا تَقُلْ لِأَنَّ الْبَلَاءَ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ

زیانت را نگاه دار و مگو، زیرا بلا به سخن بسته است.

۴۱ - لكل شیء زکوة و زکوة العلم ان تعلمه لاهله

هر چیزی را زکاتی است و زکات علم آن است که آن را به اهلش بیاموزی

امام صادق: الحیاء / ج ۱ / ص ۵۸

۴۲ - مُسْتَتِرٌ بِخَرْقَةٍ مِنَ الْعَرَى مُجْتَنِبٌ مِنْ أَكْلِ أَمْوَالِ الْوَرَى

فها أنا و زوجتی و ابنتی کما تری یا من یری و لا یری

به کهنه جامه‌ای از عریانی پوشیده، از خوردن اموال مردم دوری گزیده

هان این منم با همسر و دخترم، چنانکه می بینی ای کسی که می بیند و دیده نمی شود

شیخ الشیوخ در کشکول از زبان سریانی گرفته شده و به تازی ترجمه شده

۴۳ - الْمُسْتَفِیضُ بِفَبُوضَاتِ الْبَارَى: بهره‌مند از الطاف و بخشش‌های آفریننده

۴۴ - هُوَ الَّذِي جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلِیْهِ کُفْرُهُ وَ لَا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِلَّا مَقْتاً وَ لَا یَزِیدُ

الکافِرِينَ كُفِّرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا

اوست خدایی که شما را در زمین جانشین قرار داد اینکه هر کسی کافر شود زیان کفر بر خود اوست و کفر کافران چیزی جز خسارت و زیان بر آنها نخواهد افزود.

سوره فاطر، آیه ۳۹

۴۶- وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

تو را از حقیقت روح می‌پرستد جواب بده که روح از امر خداست و آنچه از علم به شما داده‌اند بسیار اندک است.

سوره اسرا آیه ۸۵

۴۷- يَا حَمِيرًا هَلْ شَبِعْتَ: حمیرا جان آیا سیر شدی

۴۸- يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا: ای کاش، پیش از این مرده بودم و یکسر فراموشی شده بودم.

آیه قرآن / سوره حضرت مریم / آیه (۲۳)

فهرست لغات و ترکیبات دشوار به ترتیب حروف الفبا

- ابا: سرباز زدن، سرپیچی کردن
ابرص: آنکه به برص مبتلا باشد / پیس اندام
ابکار: ج بکر، از بکر می آید
ادبار: سیه بختی، سیه روزی، تیره بختی
ادله متکاثره: دلیل ها و برهان های افزون
اذیال: ج ذیل: دامنها
ارتحال: کوچ کردن
استحضار: اطلاع داشتن، آگاهی داشتن
استخبار: طلب فهم: خبر پرسیدن
استفسار: بیان کردن / پرسش / سؤال
اسعاف: برآوردن حاجات
اشتهار: شهرت و معروفیت
اشفاق: ج شفق: مهربانی
اطوار: حالات گوناگون
افاضت: فیض دادن و خیر بسیار رسانیدن
اقاصی وادانی: دورتران و نزدیک تران
اکثار: افزودن
امتعه: ج متاع، کالاها و متاعها، یاقوت و مرجان
امتناع: سرباز زدن / خودداری
انتهاز فرصت: در کمین فرصت بودن
انجاح: روا شدن حاجات
انذار: آگاه ساختن و ترسانیدن
انغمام: پوشیده شدن
بضاعت: مال و اسباب و کالا و ثروت و سرمایه
بیغ: هلاک شدن
تتبع: جستجو و تفحص، پیروی و متابعت
تجرّد: ترک دنیا
تحصیل: مالیات
تذکار: یاد کردن، ذکر کردن
تزهّد: عبادت کردن / زهدنمودن
تشبث: چنگ در زدن
تشنیع: زشت گفتن بر کسی

تمرد و عناد: سرکشی و ستیزه و لجاجت
تنقیح: پاکیزه کردن و اصلاح نمودن کلام را
تهلیل: لا اله الا الله گفتن: توحید
ثقات: اشخاص معتمد
جَبّ الاحزان: چاههایی که در وسط وادی که آن را، جَبّ یوسف گویند.
استحضار: اطلاع و آگاهی داشتن
حیّز خفی: محل خطا
خاطر صایب: اندیشه درست
خبث: پلیدی
خمول: گمنامی
خمول: گمنامی (گوشه عزلت و تنهایی و تاریکی)
دثاث: باران ریزه
دثار: جامه روی پوش
شعار: جامه زیرین
ذوالفرجه و ذوالثقبه: سوراخ‌دار، نقب‌دار
رخصت: اجازه حرکت و کوچ
رعی: چرانیدن
زوابه خمول: گوشه تنهایی و تاریکی و عزلت
سائر و دائر: رونده و روان و گردان و گردنده
سبق: پیشی گرفتن
سجنجل: آینه
سطوت: حشمت
استحسان: نیکو شمردن
سقوط: دارو ریختن در بینی
سفر و حضر: رفتن و اقامت
سمّو: بلندی
شاء: گوسفند
شافی: ظاهر و هویدا و آشکار، راست و درست
شلجمی: به شکل شلغم به قطع زاید شکل کروی که دو قطب آن اندک فرورفتگی دارد.
شواذ: ج شاذ/ نادر
صائم: روزه‌دار
صباح: خوبرویی و سفید رنگ انسان
صغار: کوچک
صیت فضل: ذکر خیر، شهرت نیکو

- طباع: سرشت، طبع
طلق‌روی: خندان و گشاده‌روی
طوئیت: راز، اندیشه، دل
الغادی و الجائی: گذشته و آینده
غایت ممد: نهایت امداد، کمک
غوامض: پوشیدگی‌های کلام و معانی باریک
غؤث: قبیله‌ای از یمن
قوایم: دست و پای ستور
کبار: بزرگسال
کپنگ: مردم دون و الواط، کلان‌تراز خر و فروتر از شتر بود
مباعدت: دوری و مفارقت و جدایی
متانت: استواری
متتبعین: مطالعه کننده، تجسس کننده
مترقب شدن: حاصل آمدن، به‌دست آمدن
متکون: موجود شدن و تولید شدن و پدید آمدن
مثقّب: سوراخ‌کننده، سوراخ کردن
مخاض: درد زایمان
مخالصت: دوستی خالص و بی‌ریا و راستی
مَرْبُط بَراق: اصطبل براق (ستور پیامبر (ص) در شب معراج)
مَزْکی و مَعْلّی: پاکیزه و بزرگ
مسمار جور: مضبوط کردن جور، بند، میخ، زبان عامیانه: ویران کردن
مشتری: خریدار و گاهی به معنی فروشنده
مشتهیات نفس: آرزوهای نفسانی
مشعر: آگاه کردن و خبر دادن
مضمحل: ناچیز و سست، نیست و محو شده، نابود شدن
معاضدت: یاری دادن
معاندت: ستیزه کردن، مخالفت کردن
معاودت: بازگشتن، مراجعت کردن
مغان: قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت منحصراً به آنان تعلق داشت آنگاه که زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد مغان پیشوایان دینت جدید شدند. در کتاب آسترون به آنها آترون گویند.
مفارقت: جدایی، مهجوری و دوری
ملازمت: پیوسته بودن به جایی یا نزد کسی
ملاعبه: بازی و شوخی
ملجا و مفر: پناهگاه و جای گریز یا محل فرار

منازعه: خصومت

مندرس: از میان رفته، محو شده

منسی: فراموش شده

منیع: رفیع و استوار

مهمل: متروک گذاشتن، کنار گذاشتن

مید کردن: نرم کردن

نفاذ: درگذرنده و رسا در هر کار، نفوذ، تأثیر

نقب: سوراخ عمیق بزرگ نافذ

هائله: ترسناک، خطرناک

وافی و کافی: قاطع و بسنده، روشن و مبین

ورطه: هلاکی و هر امر دشوار که روی رهایی نداشته باشد. کون

منابع و مأخذ

۱. استعلامی، محمد، مثنوی و معنوی، زوار، تهران، جلد هفتم، چاپ دوم، ۱۳۷۵
۲. بیدارفر، محسن، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، انتشارات قم، چاپ اول، ۱۳۶۶
۳. حلبی، علی اصغر، تأثیر قرآن و حدیث، اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۷
۴. دشتی، علی، خاقانی شاعری دیرآشنا، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۵
۵. سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۳
۶. سنگلجی، شریعت، فرهنگ قرآن، انتشارات آذرآبادگان، چاپ دوم، ۱۳۵۳
۷. عبدالرسولی، علی، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات سعادت، چاپ اول، ۱۳۱۶
۸. قمی، محدث، سفینه البحار، انتشارات فراهانی، چاپ دوم، ۱۳۶۳
۹. گلچین معانی، احمد، فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس، انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس، چاپ اول، ۱۳۴۶
۱۰. ماحوزی، مهدی، شرح مخزن الاسرار نظامی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۴
۱۱. ماهیار، عباس، خارخاریند زندان، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۶
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، ۱۳۷۱
۱۳. مدرس رضوی، محمد تقی، حدیقه الحقیقه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۴
۱۴. مرعشی، حسینی، سید محمد، حسینی، فهرست نسخه‌های خطی، کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی، جلد چهارم، ۱۳۶۳
۱۵. معدن کن، معصومه، بزم دیرینه عروس، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم، ۱۳۸۲
۱۶. معین، محمد، فرهنگ معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸
۱۷. احمد رازی ما اسین، تذکره هفت اقلیم، با تصحیح و حواشی محمد رضا ظاهری، نشر حسرت، چاپ دوم، ج ۳، ۱۳۷۸
۱۸. حسنی، حمید، تذکره مرآة الخیال، نشر روزنه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷
۱۹. حسینی، سیداحمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی، قم، ج ۴، ۱۳۶۱

A description of Khaqani's Ode of Christianity (Qasida Tarsa'iyā)

Mona Aramfar

M.A in Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Roodehen

Abstract

Mohammad Ibn Ahmad Lahiji's Description is a popular description of Khaqani's Ode of Christianity. Ode of Christianity has in every aspect been acceptable to poetics and biographers. This is why the author has corrected this description by preparing two old versions of it. Although correction has been made based on the two versions, the older version has been the basic version, unless there are egregious wrongs mentioned in the text. The version which has been handwritten by the author has been used as the basic version, and finally the difficult verses, narratives and words have been translated and clarified.

The author has tried in this paper to investigate the subtleties of the poetry of this great poet and Lahiji's full description possibly in details.

Keywords: Mohammad Ibn Ahmad Lahiji, Persian poetry, Khaqani, Ode of Christianity (Qasida Tarsa'iyā), description
